

تجدیدنظرخواهی مقامات عمومی:

(اعتراض براساس ماده ۳۲۶ آ.د.م)

دکتر عیسی کشوری

در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، مصوب ۱۳۷۹ تجدیدنظر از آرای دادگاهها از دو طریق امکان پذیر است:

الف- تجدیدنظرخواهی براساس ماده ۳۲۶. ب- تجدیدنظر به معنای خاص در این مقاله بحث ما راجع به تجدیدنظرخواهی براساس ماده ۳۲۶ این قانون می باشد، ماده ۳۲۶ مقرر می دارد «آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می گردد:

الف: قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه خود شود.

ب: قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره^(۱) ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد متنبه شود.

ج: دادگاه صادر کننده رأی یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته اند^(۲) و یا بعداً

۱- «رأی صادره» ترکیبی است که متأسفانه قانونگذار به کار برده است، از این روی دخالت ویرایشی را در آن سزاوار ندانستیم (مجله حقوقی)

۲- ر.ک زیرنویس پیشین (مجله حقوقی)

کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است.

سه بند فوق الذکر در تمام قوانینی که در ارتباط با تجدیدنظر پس از انقلاب به تصویب مجلس رسیده است به بیانه‌های مختلفی آمده است و علی‌رغم انتقادهایی که از سوی حقوقدانان به آنها وارد می‌شد در قوانین بعدی مفاد آنها تکرار می‌شد. این ماده از آن جهت که راه دعوا را بدون قید مدت برای همیشه باز گذاشته است با بسیاری از مصالح اجتماعی ناسازگار است و قابل انتقاد به نظر می‌رسد زیرا شخصی که با یک رسیدگی دو مرحله‌ای و احياناً سه مرحله‌ای حق خود را تثبیت شده می‌بیند هر آن احتمال آن وجود دارد حتی پس از سالها از طریق این ماده حق مسلم و مکتسب خود را از دست بدهد. صرف نظر از مبانی حقوقی، اجتماعی و قضایی این ماده به نظر می‌رسد قانونگذار به تبعیت از فقه امامیه و برای رسیدن به عدالت قضایی و با فراموشی کامل مهمترین هدف امر قضاء که همانا فصل خصومت می‌باشد بیشتر به وضع این موارد اصرار خاص دارد در هر حال قبل از ورود به بحث اصلی در مورد این ماده بیان چند نکته لازم است.

- موارد مذکور در این ماده موارد نقض حکم تلقی می‌گردد، بنابراین می‌توان ادعای وجود آنها را از جهات اعتراض به حکم تلقی نمود و از جهت نحوه نگارش قانون نویسی عبارت به کار رفته در صدر این ماده از عبارتی که مواد مشابه سابق (مانند ماده ۸ قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو) که موارد مشابه این ماده را جهات اعتراض می‌نامید مناسبتر است.

- تبصره‌های ذیل ماده، قاضی دیگر را تعریف نموده است و لذا بر خلاف قوانین سابق تا حدودی بند ب این ماده قانونمند شده است.

- در بند «ج» عبارت «و یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است» زاید به نظر می‌رسد. زیرا در صدر همان بند عبارت «دادگاه صادرکننده» یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته‌اند» همان معنی را می‌رساند. از سیاق عبارت مواد ۳۲۱ و ۳۲۸ همان قانون و صدر ماده ۳۲۶ که مقرر می‌دارد «آرای دادگاههای عمومی و

انقلاب...» چنین استنباط می‌شود که آرایه‌ای که از سوی دادگاه تجدیدنظر استان صادر می‌گردد به استناد این ماده قابل اعتراض نمی‌باشد این امر با هدف قانونگذار که در نظر دارد بعد از بسته شدن تمام طرق عادی اعتراض به رأی در صورت وجود ناعدالتی، این ماده رأی عادلانه را جایگزین نماید مغایرت دارد زیرا در اغلب موارد یکی از طرفین دعوی به رأی دادگاههای عمومی و انقلاب اعتراض می‌نمایند و در نهایت دادگاه بالاتر به آن رسیدگی مجدد نموده و رأی صادر می‌نماید لذا باید گفت قانونگذار از روی تسامح عبارت مذکور را به کار برده است و آرای دادگاههای تجدیدنظر استان هم از طریق این ماده قابل اعتراض است بویژه آن که ماده ۳۶۵ همان قانون مقرر می‌دارد «آرای صادره در مرحله تجدیدنظر جز در موارد مقرر در ماده ۳۲۶ قطعی می‌باشد» بنابراین علی‌رغم عبارت «آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می‌گردد» باید گفت آرای دادگاههای تجدیدنظر از طریق این ماده قابل اعتراض است.

ماهیت اعتراض براساس ماده ۳۲۶

عمده خصیصه‌ای که در اعتراض براساس ماده ۳۲۶ وجود دارد آن است که اعتراض کننده به رأی مقامات عمومی هستند نه طرفین دعوا هرچند که در عمل طرفین دعوا از مقامات صالح مندرج در این ماده تقاضای اعمال آن را می‌نمایند و همین ویژگی کافی است که آن را از تجدیدنظرخواهی به معنای اخص آن متمایز بدانیم. به نظر می‌رسد قانونگذار در این ماده علاوه بر حفظ حقوق اشخاص، حسن اجرای قوانین را که از اهداف ملی و عمومی تلقی می‌گردد نیز مدنظر دارد و در حالی که تجدیدنظر بیشتر جنبه خصوصی از حق است و بدین لحاظ قابل اسقاط بوده و با مرور زمان معین در قانون از بین می‌رود. اعتراض براساس این ماده علاوه بر ویژگی فوق‌الذکر خصایص دیگری نیز دارد که تفاوت آن با تجدیدنظر عادی را بیشتر نمایان می‌سازد.

الف: این گونه از اعتراض یک طریق فوق‌العاده است بنابراین تا زمانی که از طریق عادی دیگر می‌توان رأی را نقض کرد توسل به آن مجاز نیست. رأی وحدت رویه شماره

۶۳۹ مورخ ۱۳۷۸/۸/۱۱ در این باره مقرر می‌دارد «نظر به این که مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (ماده ۳۲۶ آیین دادرسی مدنی) یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی است و تا زمانی که طریق عادی رسیدگی مفتوح باشد مجالی برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به این که دادنامه غیابی، حکم غیر قطعی و قابل اعتراض و بعضاً قابل تجدیدنظرخواهی است و تا وقتی که مهلت و اخواهی و تجدیدنظرخواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدیدنظرخواهی رسیدگی نشده باشد اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی و جاهت قانونی ندارد».

ب: در مورد این که آیا این اعتراض اثر تعلیقی دارد یا خیر قانون ساکت است ولی به نظر می‌رسد با توجه به این که فرض بر این است که به هنگام درخواست نقض براساس این ماده رأی قطعی صادر شده است و اصل بر قابل اجراء بودن آن است با عدم تصریح به اثر تعلیقی باید آن را از موانع اجراء ندانست لیکن از ذیل ماده ۳۲۸ که مقرر می‌دارد «والا رأی را تأیید و برای اجراء به دادگاه بدوی اعاده می‌نماید» می‌توان چنین استنباط کرد که با درخواست هریک از مقامات صالح مندرج در ماده مذکور رأی برای رسیدگی مورد تجدیدنظرخواهی واقع شده و عملاً اجراء آن متوقف می‌گردد و این امر برخلاف مفهوم قطعیت آراء که ملازمه با قابل اجراء بودن آنها دارد می‌باشد.

ج: در مورد اشتباه مندرج در بند الف و ب این ماده می‌توان گفت که جهات تجدیدنظر مندرج در ماده ۳۴۸ قانون یاد شده می‌تواند جهت اعتراض در دو بند یاد شده باشد بویژه این که قانونگذار در بند ب ماده ۳۳۵ مقامات مندرج در تبصره یک ماده ۳۲۶ را در کنار طرفین دعوی به عنوان اشخاص صالح برای درخواست تجدیدنظر آورده است. لیکن با توجه به استثنایی بودن این طریق باید گفت که اشتباهات مندرج در این ماده باید به نحوی بیّن و آشکار باشد که با تذکر، حتی خود قاضی صادرکننده نیز قبول اشتباه نماید بنابراین اختلاف نظرهای حکمی قضیه و موارد تردید در امور موضوعی را باید خارج از مفهوم اشتباه در این ماده دانست زیرا فرض بر این است که قضاتی که

آموزشهای علمی و عملی فراگرفته‌اند مرتکب اشتباه نمی‌شوند و اگر استثنائاً در مواردی مرتکب اشتباه بی‌نی شوند ماده ۳۲۶ این امکان را فراهم می‌آورد که احکامی که در آنها این گونه اشتباه وجود دارد نقض شود، بنابراین برخلاف تجدیدنظر عادی در این طریق در صورتی که امری از نظر حکمی مورد اختلاف باشد دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند نظر قضایی خود را دلیل نقض حکم قرار دهد. ذکر این نکته ضروری است که تنبّه واقعی و شخصی قاضی صادرکننده لازم نیست و منظور بند ب ماده ۳۲۶ این است که اشتباه در رأی چنان واضح و بین باشد که چنانچه به قاضی صادرکننده رأی تذکر داده شود موجب تنبّه وی گردد لیکن حتمیت لزوم تذکر به قاضی صادرکننده رأی ضرورتی ندارد و همین قدر که قاضی دیگری که قانوناً در مقامی است که می‌تواند بر اجرای صحیح قوانین نظارت نماید پی به اشتباه رأی صادره ببرد کفایت می‌کند.

[رأی ۶۲۲ مورخ ۱۳۷۶/۱/۲۱ دیوانعالی کشور]

نکته دیگری که در مورد بند الف این ماده اهمیت دارد این است که قانونگذار مشخص نکرده است که قاضی صادرکننده در چه وضعیتی می‌تواند پی به اشتباه رأی خود ببرد و آن را اعلام نماید. به عنوان مثال احتمال دارد قاضی مذکور از شغل خود استعفا داده یا به شهر دیگری منتقل گردد و یا این که پس از صدور حکم با تغییر محل خدمت از شهری به مرکز استان، از دادرسی به قاضی تحقیق تغییر سمت دهد.

ایرادات عمده این نحوه تجدیدنظرخواهی

از نظر حقوقی به ماده ۳۲۶ ایرادات زیادی وارد است که در این گفتار کوتاه به طور خلاصه به دو ایراد عمده اشاره می‌گردد:

(۱) تعارض ماده ۳۲۶ با قاعده «اعتبار امر مختومه»: منظور از اعتبار امر مختومه هر امری است که مورد یک تصمیم قضایی واقع شده و اعتبار آن یک اماره قانونی است به این معنی که قانون، حکم دادرسی را دلیل بر صحت مفاد آن دانسته و تجدیدگفتگو را در امری که مورد حکم قرار گرفته، اکیداً منع نموده است مبنای این ممنوعیت آن است که

اگر بنا شود مرافعات تا ابد طول بکشد نظم عمومی دچار اختلال می‌گردد؛ البته نمی‌توان ادعا نمود که دادرسان، معصوم و از هر خطا ایمن هستند ولی همان طور که سهو و خطا در هر دادرسی امکان دارد تکرار آن در تجدید دادرسی محال نیست. نظم جامعه اقتضاء می‌کند وقتی که امری با رعایت مقررات، رسیدگی و محکوم به واقع شد صحت آن قابل تردید نباشد و دعوی به طور قطع مختومه تلقی گردد.^(۱) بنابراین مطابق این قاعده فرض بر این است که وقتی مسأله‌ای مطابق قواعد رسیدگی شد و نسبت به آن حکم قطعی صادر گردید دیگر طرح مجدد آن در دستگاه قضایی جز در موارد بسیار استثنایی (مانند اعاده دادرسی) امکان‌پذیر نباشد. این ماده از آن جهت که به اشخاص مندرج در آن اجازه می‌دهد مجدداً موضوع را به استناد وقوع اشتباه حکمی یا موضوعی مورد رسیدگی قرار دهند با قاعده یاد شده که مبتنی بر مصالح اجتماعی و قضایی عدیده‌ای است منافات دارد. در عمل وضع این ماده از موجبات نارضایتی مردم از دادگستری شده است زیرا هیچ صاحب حقی به تثبیت وضع خود مطمئن نیست بالاخص که تجدیدنظرخواهی در این ماده مقید به زمان خاصی نیست و احتمال دارد شخصی پس از سالها مراجعه به دادگستری و طی تمامی مراحل تجدیدنظرخواهی و اعاده دادرسی حکمی به دست آورد و با اعمال این ماده ناگهان حق مكتسب خود را از دست داده و بنایی که با مشقت فراوان و خون دل خوردن ساخته شده در یک لحظه فرو ریزد به عبارتی وضع این ماده و محدود نکردن آن به مهلت معینی عملاً موجب تزلزل اعتبار احکام و از بین رفتن امنیت قضایی و به هم خوردن نظم عمومی قضایی شده است. طریقی که با وجود تأسیس حقوقی تجدیدنظرخواهی و اعاده دادرسی کاملاً بیهوده و گمراه کننده می‌نماید و به صورت یک وصله ناجور بر پیکره آیین دادرسی مدنی کشورمان نمایان شده است بالاخص که مبهم بودن مقررات این نوع اعتراض نیز آثار آن را دو چندان کرده است.

۲) تعارض با «قاعده فراغ دادرس»: ماده ۳۲۶ از آن جهت با قاعده فراغ دادرس منافات دارد که بعد از صدور حکم به او اجازه می‌دهد که مجدداً در مورد رأی اظهار نظر و اعلام اشتباه کند. اگرچه این قانون نسبت به قوانین سابق که به قاضی اجازه می‌داد رأی خود را نقض نماید مناسبتر است، زیرا نقض رأی را به عهده دادگاه تجدیدنظر نهاده است. در پایان پیشنهاد می‌گردد قانونگذار این تأسیس حقوقی را که به عقیده اکثر حقوقدانان مضار آن بسیار بیشتر از فایده احتمالی آن است حذف نماید و یا اگر اصرار و تعصب بر بقای آن دارد جهت تقلیل آثار زیانبار آن مفاد این ماده را محدود به احکام خاصی که مطابق ماده ۳۳۱ و ۳۳۲ قطعی بوده و قابل تجدیدنظر نیست مثل دعاوی مالی که خواسته آنها کمتر از سه میلیون ریال می‌باشد بنماید و احکام آن را نیز به روشنی تبیین کند. در وضع موجود به ناچار باید تا حد امکان ماده یاد شده را به صورت مضیق تفسیر نمود و از گسترش قلمرو آن پرهیز نمود. در هر حال با توجه به ماده یاد شده قلمرو آن را باید با توجه به مراتب ذیل تعیین نمود:

۱-۲- این روش یک طریق فوق العاده اعتراض به رأی است بنابراین فقط در مورد آرای قطعی که از طریق عادی نمی‌توان به آن اعتراض نمود قابل اعمال است.

۲-۲- تنها اشتباهات بسیار فاحش به نحوی که با تذکر، حتی خود قاضی صادرکننده نیز متوجه شود مجوز نقض رأی باشد بنابراین در مواردی که از نظر حکمی اختلاف نظر وجود دارد و قاضی صادرکننده نظری مخالف مقام معترض دارد از شمول این ماده خارج باشد و دادگاه تجدیدنظر نتواند نظر حکمی خود و مقامات عمومی را بر نظر قاضی صادرکننده رجحان داده و رأی را نقض نماید.

۳-۲- منظور از اشتباه مندرج در بند الف و ب هرچند اعم از اشتباه حکمی و موضوعی است ولی در اشتباه موضوعی نیز باید قطع به وقوع اشتباه وجود داشته باشد بنابراین در مواردی که از ادله ابرازی می‌توان دو نتیجه متفاوت گرفت باید به تفسیر دلایل و ارزش دهی به آنها که توسط قاضی صادرکننده حکم صورت گرفته احترام نهاد و از نقض رأی در این مورد پرهیز نمود.



حکایت

شنیدم که پیری به راه حجاز
چنان گرم رو در طریق خدای
به آخر ز وسواس خاطرپریش
به تبلیس ابلیس در چاه رفت
گرش رحمت حق نه دریافتی
یکی هاتف غییش آواز داد
مپندار اگر طاعتی کرده‌ای

به احسانی آسوده کردن دلی

به از آلف رکعت به هر منزلی

«سعدی، بوستان، باب دوم، حکایت ۵»